

نقدی بر مقاله آقای مژده

(نگاهی نو به تاریخ استقلال)

(بخش ۲)

۲- توهین به احساسات استقلال طلبی شاه امان الله و مشروطه خواهان :

آقای مژده، بادستری بریک کتاب خاطرات میخواید با "تاریخ" زور آزمائی کند. افغانستان اگر هیچ چیزی نداشته باشد تا برخ زورمندان وکشورگشایان جهان بکشد، تاریخی دارد مشحون از آزادی طلبی با مردمانی سرکش و سرشار از غرور مبارزه برضد اشغالگران و بیگانگان. و همین روحیه آزادی خواهی و بیگانه ستیزی مردم ما سبب شده است که امروز قدرت های بزرگ جهان به باز خوانی تاریخ افغانستان بپردازند و راز عدم تسلیمی این مردم را دریابند. بنابراین آقای مژده نباید براساس حکایتها و روایت های سست بنیاد که کمتر ارزش تاریخی دارند، سعی نماید تا بر صفحه طلائی روحيات آزادی خواهی و استقلال طلبی مردم افغانستان و بخصوص اعضای فداکار مشروطیت دوم خط بطلان بکشد. چون در اینصورت جز شکست و بد نامی نصیبی نخواهد داشت. آقای مژده برای اینکه احساسات و تفکر استقلال خواهی را در مردم افغانستان و بخصوص در اعضای جنبش مشروطیت کم رنگ و بی اهمیت جلوه دهد، درجای دیگری از مقاله اش مینگارد:

" از مطالعه تاریخ آن دوره می توان دریافت که کشور هنگام به قدرت رسیدن امان الله خان از نظر نظامی در حدی نبود که بتواند با جنگ علیه انگلیس به اهداف نظامی لازم دست یابد که برای استقلال کشور حتمی بود. اما شاه در اذهان ملت سخت تحت فشار (۴۴) (سوالیه ها از من است) بود."

آقای مژده سپس برای اثبات این شک و تردیدش از قول یک هندوستانی روایت میکند و مینویسد: "در این مورد کتاب ظفر حسن آیبک روشنگر بسیاری از وقایع پشت پرده (۴) است. با کشته شدن اسرار امیز پدر (امیر حبیب الله خان)، امان الله خان در نزد مردم به عنوان کسی که در این قتل دست داشته است سخت مورد سوءظن بود. " ... هر چند وی در ابتدا سعی کرد تا خود را خونخواه پدر وانمود کند و مدعی بود که انتقام خون پدر را خواهد گرفت. اما در آن زمان لااقل در کابل و جلال آباد مردم با دستگیری و سپس آزادی ژنرال محمد نادر خان و برادرانش به امر امان الله خان، به این پاور رسیده بودند که این قتل بدون تأیید شاه جدید نبوده است. حتی اعدام شاه علی رضا قوماندان محافظان خاص امیر به این اتهام و حکم حبس ابد برای کاکایش سردار نصرالله خان نیز چاره کار نبود. پس امان الله خان ناچار بود برای مبارزه با این طرز فکر دست به یک اقدام نمایشی بزند و احساسات مردم را در جهت دیگری سوق دهد تا از رقابش فرصت مطرح کردن این سوال را در اذهان مردم بگیرد که امیر شهید را چه کسی به شهادت رسانید. (۳)"

من قبل از اینکه به پاسخ این گفته های آقای مژده بپردازم، میخوام بگویم که ما مردم افغانستان واقعاً عیب مردمی هستیم، مردمی که در وقت و زمانش فرق خدمتگار ب مردم و خاین ب مردم را کرده نمیتوانیم ولی بعد از اینکه کار از کار گذشت و حقیقت را فهمیدیم، انگشت حسرت بندگان میگزیم و آنگاه پشیمانی سودی ندارد. اهل مطالعه و حتی کم سواد ترین موسفیدان وطن می دانند که امیر حبیب الله خان، امیری بود خود کامه و مطلق العنان که حرمسرای وسیعی (۳۹ زن) از دختران زیبا روی کابل و اطراف ترتیب داده بود و شب و روز در عیش و نوش غرق بود و فرصت داد رسی به شکایات مردم و خدمت گزاری به مردم را نداشت و این روش امیر، نه تنها حس نفرت قشر چیز فهم کشور و منجمله مشروطه خواهان را که شهزاده امان الله سر کرده آن جنبش بود نسبت به امیر برانگیخته بود، بلکه سبب تنفر ملکه رسمی کشور سراج الخواتین مادر شهزاده امان الله و درباریان نیز گردیده بود و همه از خدا میخواستند که شر امیر را از سرشان هرچه زودتر کم کند. حال اگر مردی از خود این خاندان پیدا شد تا لکه ظلم و خود کامگی را از دامن وطن پاک کند و با از میان برداشتن امیر، هم مردم را از خطر تصاحب دختران شان نجات دهد و هم مانع بزرگ استقلال را از میان بردارد، در اینصورت باز هم کسی مثل آقای مژده که نه از تخمه امیراست و نه از تبار محمدزائی، قلم برمی دارد و بدون سند موثق از قتل پدری بدست پسری نام می برد که برای نجات وطن از شر این نماد خود کامگی و زن بارگی قدم به پیش نهاده است. اگر امان الله خان واقعاً چنین کرده باشد خداوند جای آن سمبول آزادی و میهن پرستی را بهشت برین کند. همچنان اگر امروز در میان پسران رهبران تنظیمهای جهادی که وطن را به بدبختی و سیه روزی بی

نظیر تاریخی سردچار کرده اند، چنین مردی با غیرت و شرفی پیدا شود که با از میان برداشتن گلبدین یا ربانی یا سیاف یا خلیلی یا فهیم یا محسنی یا محقق یا دوستم یا ملا عمر و غیره نوکران اجنبی لکه خجالت و شرمندگی را از دامن خانواده خود پاک کنند، و مردم را از شر دست درازی های آنها نجات دهد، ما هزاران آفرین به چنین مردی خواهیم فرستاد و بدون تردید تاریخ نیز از چنین پسری با نیکوئی یاد خواهد نمود.

و حال در پاسخ به آقای مژده باید بگویم که، چرا امان الله خان سخت مورد سوء ظن بود؟ آیا امان الله خان در سفر به لغمان با امیر یکجا بود که سخت مورد اتهام بوده باشد؟ اگر بقول آقای مژده "شاه در اذهان ملت سخت تحت فشار" بود، چرا این ملت بعد از قتل امیر دست به عکس العملی مثلاً تظاهراتی نزد تا میزان محبوبیت امیر معلوم شده میتوانست. مردم نه در جلال آباد و نه در لغمان و نه در کابل و نه در هیچ گوشه کشور بخاطر قتل امیر از جا نجیبند و این امر دلیلی میتواند باشد که مردم به مرگ آن امیر مستبد راضی و حتی احساس خوشحالی نموده باشند. از سوی دیگر در افغانستان فقط فرزندان حق دارند بخون خواهی قتل پدر برخیزند و کین خواهی کنند، نه کسی دیگری. شهزاده امان الله در هنگام قتل پدرش بحیث والی و سرپرست مقام سلطنت در کابل بود. بنابراین اگر انگشت اتهامی بسوی قاتل پدرش هم دراز شده باشد باید بسوی پهره داران خیمه امیر دراز شده باشد، نه بسوی امان الله خان، به همین دلیل سپاهیان فرقه جلال آباد به دستگیری نادرخان و برادران وی اقدام کردند و آنها را تحت الحفظ بکابل فرستادند. و اما شاه امان الله قیل از رسیدن متهمین به کابل، خود را جانشین پدر اعلام کرد و یکجا با اعلام پادشاهی خود، مسئله حصول استقلال سیاسی کشور که در سرلوحه مرامی جنبش مشروطه خواهان قرار داشت شرط قبول پادشاهی خود اعلان کرد و مردم کابل نیز از صمیم قلب با این شرط و نیت برحق شاه جوان همدلی و همنوایی خود را ابراز داشتند. بنابراین خبر تخت نشینی امان الله خان که مردم از قیل با اخلاق و اطوار نیکوی وی آشنا بودند دلهای مردم را مالامال از خوشحالی نمود، نه اینکه کسی یا گروهی بر امیر جدید فشار بیاورد و بگویند که خیر ما استقلال نمیخواهیم بلکه قاتل امیر را میخواهیم!!

زمنه های مردم در مورد چگونگی قتل امیر، از سوی هر کسی که صورت گرفته باشد، نباید به حساب محبوبیت امیر مقتول گذاشته شود و ادعا گردد که مردم جانشین او را "سخت تحت فشار گذاشته" بودند؟ در همان وقت، حادثه قتل امیر به چند تن نسبت داده میشد، یکی از این افراد شجاع الدوله خان غوربندی از غلام بچه گان و فراش باشی در بار امیر بود که قبل از حادثه قتل، امیر او را بخاطر نصب کردن کج دیرک خیمه مورد ضرب و شتم و وحشیانه قرار داده بود و بنابراین غبار نیز بدین نکته اشاره میکند. برخی هم از جمله مهدی فرخ سفیر ایران در کابل مادر شاه امان الله را در قتل امیر دخیل میدانند و علت آنرا کینه یی فکر میکند که از امیر در دل داشت و بنابراین با دادن دختران خود به برادران جنرال نادرخان و ازدواج محمودلی خان دروازی با دخترمامای سراج الخواتین و خویشی شجاع الدوله غوربندی با یکی از وابستگان سراج الخواتین، شاید او آنها را برای قتل امیر تشویق کرده باشد. حسن آیبک نیز کدام راز پشت پرده را کشف نکرده تا نشان بدهد که قتل امیر بدستور امان الله خان صورت گرفته است بلکه او هم میخواهد احتمال قتل را توسط شجاع الدوله خان غوربندی، که از سوی امیر تحقیر و شکنجه شده بود ابراز کند. تمام این حدس و گمانها بخاطر اینست که تا از اهمیت و نقش مشروطه طلبان در امر حصول استقلال بکاهد و آن جنبش را کم رنگ جلوه بدهند.

یکی از اهداف نخستین مشروطه خواهان دوم (که در رهبری آن ظاهراً سردار نصرالله خان برادر امیر، ولی در واقع شهزاده جوان امان الله خان داماد محمود طرزی قرار داشت)، حصول استقلال افغانستان از انگلیسها بود. با توجه به اهداف جنبش مشروطیت، تصمیم قتل امیر از سوی اعضای جنبش گرفته شده بود و بعد از امضا در حاشیه قرآن به سردار نصرالله خان سپرده شد و چون عمل سوء قصد بر جان امیر در شوربازار کابل توسط عبدالرحمن لودین، خطر جدی را متوجه جنبش کرده بود و امیر دادن سزا به اعضای جنبش را به بازگشت خود از لغمان موکول نموده بود، بنابراین اشخاص موظف برای نجات اعضای جنبش پیش دستی نمودند و کار امیر را تمام کردند و عالمی را از مرگ نجات دادند.

به هر حال آقای مژده جنگ استقلال را یک حرکت نمایشی (تئاتری) شاه بخاطر انحراف ذهنیت مردم از دست داشتن در قتل پدر خود، میداند، و عین همان سخنانی را تکرار میکند که انگلیسها در آلمان برای خاموش کردن احساسات آزادی خواهی هندی ها وساکت نمودن قبایل پشتون در آنسوی مرز دیورند این لاطیلات را بخورد مردم می دادند. در حالی که تاریخ عکس این تصور آقای مژده را نشان میدهد. شاه امان الله در نخستین لحظات بقدرت رسیدن (۲۸ فروری ۱۹۱۹=۹ حوت ۱۲۹۷ش) بمردم افغانستان این بشارت را داد و گفت:

این تاج را بشرطی بسر می گذارم که استقلال کامل کشور را حاصل کنم:

سپس به مسجد عیدگاه رفت و خطاب به شهریان کابل گفت: «**اول بر همه رعایای صدیق ملت نجیبه خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت افغانیه را بنام استقلال و حاکمیت داخلی و خارجی افغانستان بسر نهاده ام.**» (۴)

وبعد ضمن بیانات پرشور خود گفت: «ملت عزیز من! من این لباس سربازی را از تن بیرون نمی‌کنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسازم! من این شمشیر را در غلاف نمی‌کنم تا که غاصبان حقوق ملت را به جای خود [شان] ننشانم! ای ملت عزیز و ای سربازان فداکار من! بیاورید آخرین هستی خود را برای نجات وطن، بیانید تا که سرهای پر غیرت خود را برای خلاصی وطن فدا سازیم!» (۵)

این سخنان شاه آزادی خواه از جانب سربازان و افسران و شهریان کابل با غریب و نعره های الله اکبر و زنده باد امیر امان الله! بدرقه شد.

شاه امان الله که دید انگلیسها جواب مکتوب او را مبنی بر برسمیت شناختن استقلال افغانستان ندادند، در روز ۱۳ اپریل، مجلسی در دربار کابل، شامل دیپلماتان خارجی و بزرگان و مشران ملکی و نظامی کشور برگزار، و در آنروز استقلال افغانستان را با این جملات اعلام کرد:

« من خودم و مملکت خودم را از لحاظ داخلی و خارجی کاملاً آزاد و مستقل اعلان نمودم. بعد از این کشور ما، مانند سایر دول و قدرتهای جهان، آزاد است و به هیچ نیروی، به اندازه یک سر موی اجازه داده نمی‌شود که در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله نماید اگر کسی به چنین امری اقدام نماید، گردش را با این شمشیر خواهم زد.» و سپس رو بجانب سفیر انگلیس (نجف علی) نموده پرسید: « آنچه گفتیم فهمیدی! » سفیر انگلیس با احترام و تعظیم جواب داد: « بلی فهمیدم.» (۶)

شاه امان الله کشتار بیرحمانه مردم هند را توسط سپاهیان استعمار در شهرهای پشاور و امرتسر و جلالیان باغ هند محکوم نموده، در اخیر اپریل ۱۹۱۹ جهاد برضد انگلیس را اعلام نمود و مردم شجاع افغانستان تا سوم ماه می برای سومین پیکار سرنوشت ساز با استعمار انگلیس آماده شدند. پیامد این اراده و عزم آهنین زعامت جدید با پشتی بانی قاطبه ملت افغان منتج به پیشنهاد متارکه جنگ از سوی انگلیس در سوم جون ۱۹۱۹ گردید که استقلال کامل سیاسی افغانستان را به ارمان آورد. افتخار به چنین زعامتی و چنان مردمی که با دادن جان های شیرین خود شاهد آزادی را به چنگ آوردند. مینارهای یادگار شهدا در دهمزنگ نواباد کابل و طاق ظفر در پغمان گواه زنده جانباختن اند که نام نامی شان در این دویادگار ثبت تاریخ زرین کشور شده است.

موریس فوشه، سفیر فرانسه در افغانستان در عهد امانی، در باره شاه امان الله می نویسد: **« کلمات نمیتواند بزرگی و عظمت شخصیت او را بیان کند. این جوان در مقایسه با عمر خود در امور سیاسی شعور عجیب و وحیرت آوری دارد. با شجاعت اهداف مشخص خود را به پیش می برد. هنگامی که من او را ملاقات کردم، لباس جنرالی بتن داشت. جلد سفید، چشمان سیاه و درشت دارد. در چشمان او اقتدار و حزم و اعتدال معلوم می درخشید. امان الله خان از اثر ذکاوت سرشار، شهامت و فهم مسایل سیاسی، هر کس را تحت تاثیر خود قرار میداد. امان الله خان این کفایت را دارد که مسایل پیچیده به ارتباط همسایگان (روس و انگلیس) را با اطمینان کامل مطرح کند و نظر و فیصله خود را نسبت به آنها صادر نماید. او صاحب عزم و اراده قوی است. تا هنوز صیقل زمانه را ندیده و کامیابی های زیادی را نصیب شده است. بطور مثال در مدت اندک افغانستان را به تمام جهان معرفی کرده است. » (۷)**

نویسنده امریکائی خانم ریاتالی ستیوارت مولف کتاب «آتش در افغانستان» چهل سال پس از دوران شاه امان الله در مورد او می نویسد: **« امیران سابقه افغانستان متکبر و مغرور بودند و تماس با ایشان دشوار بود، اما امان الله خان برعکس شخصیت دموکرات داشت و مانند هارون الرشید اکثر آبدون [گارد] محافظ در بازارهای شهرگردش میکرد و با مردم مخلوط و محشور میگردد. از تشریفات بدش می آمد و خود را مانند افغانهای دیگر حساب میکرد و احساس برتری نمی نمود. امان الله خان یک ملی گرای وطن دوست و پشتی بان آزادی شوق بود و خیلی ها شهرت یافت و محافظه کاران را به وحشت انداخت. او صادق بود و در عصری ساختن کشورش خیلی ها جدی گردید. در ختم سلطنت خود گفت: چون ترمرد علیه شخص وی است، لهذا نمی خواهد خون بریزد و بنابراین از سلطنت دست کشید و آنرا به برادرش عنایت الله خان وا گذاشت. درباریان بی کفایت به دورش حلقه زده بودند. همچنان حربه کفر را علیه وی به کار بردند و او را ضد اسلام دانستند، در حالی که وی یک مسلمان صادق بود.» (۸)**

دانشمند افغان، دکتر اسپننا، سابق وزیر امور خارجه افغانستان و اکنون مشاور امنیت ملی کرزی، به مناسبت پنجاهمین سال درگذشت شاه امان الله در سخنرانی خود در کابل گفت: **« شاه امان الله، در شیفستگی به استقلال و آزادی این میهن، سرآمد همه سرداران و سالاران آزادی کشور ماست. این سرزمین یاد و نام شاه امان الله را همچنان با افتخار و سربلندی، تا سرمدی، تا جاویدانه، بلند نگه خواهد داشت. او فرزند راستین این آب و خاک بود، عاشقی سینه چاک به میهن و مردم.» (۹)**

اکنون باید پرسید: چطور آقای مژده، شما از اظهار چشم دیدهای سفیر فرانسه و سخنان یک نویسنده امریکائی در مورد شاه امان الله که با او نه پیوند قومی داشتند و نه پیوند دینی و نه پیوند وطنی، تا از وی تعریف کنند، و از نظر استدلال منطقی دانشمند افغان در مورد آن شاه مترقی و روشنفکر، چه احساسی دارید؟ آیا احساس شادمانی و غرور دارید؟ یا این

نوشته ها باز هم شما را عصبانی میکند؟ آیا فکر میکنید که اگر فردا یک کس دیگر از آنسوی اوقیانوسها از رهبران جهادی و طالبی بطور مثال از گلبدین حکمتیار ویا ملا عمر و ملاربانی و سیاف و... یاد کنند ، چه خواهد نوشت؟ حتماً از ایشان به عنوان جنایتکاران جنگی که خون هزاران هموطن خود را برای رسیدن به قدرت ریخته اند و به ناموس و دارائی های ملی و شخصی هموطنان خود تجاوز کرده اند خواهد نوشت، چون غیر از جنایت و خون ریزی و ویرانی کشور دیگر کاری نکرده اند! در آنصورت فرزندان شما از خواندن این دو نوع عبارت چه احساسی خواهند داشت؟ طبعاً هرافغانی که اندک شعور و تمیزی داشته باشد ، از نام حکمتیار و ملا عمر و ملاربانی و سیاف و غیره خجالت خواهد کشید و برعکس به نام شاه امان الله بخود می بالد، زیرا که اگر کارهای خوبی برای ملت و مملکتش نکرده بود، دیپلماتان و نویسندگان و پژوهشگران خارجی از او به نیکوئی یاد نمیکردند.

آقای مژده باز مینگارد: "همان گونه که در نبرد تل دیده شد، اردوی افغانستان توان کافی برای مصاف با انگلیس ها را نداشت اما امان الله خان بیشتر روی نیروی دیگری حساب می کرد که در آن سوی مرز، در هند بریتانوی انگلیس ها از آن سخت در هراس بودند و آن نیروی آزادی خواهی در داخل هند بود.
در این زمان انگلیس در هند به مشکلات زیاد مواجه بود .قتل مردم در جلیانوالی پنجاب نامنی را در هندوستان شدت بخشیده بود و از جانب دیگر نیروی عمده انگلیس ها به خاطر شمول این کشور در جنگ جهانی اول به اروپا سوق داده شده بود و هر چند جنگ به پایان رسیده بود ولی هنوز هم این نیرو ها در محاذ های مختلف مشغول بودند و انتقال آن به هند نیاز به زمان داشت .نیروی کمی که در هندوستان باقی بود در صورت یک قیام عمومی در هند از سرکوب آن عاجز بود . این بهترین فرصتی بود که امان الله خان به دست آورد."

آقای مژده چرا بجای همنوائی با وطن پرستان مشروطیت دوم، بیشتر بحال انگلیس و مشکلاتش در هند دلسوزی نشان میدهد؟ قتل مردم در جلیان باغ پنجاب توسط چکسی غیر از انگلیس صورت گرفته بود؟ جنگ عمومی اول مدتها قبل تمام شده بود و اکثریت نیروهای انگلیس سرشار از غرور پیروزی در جنگ جهانی بازگشته بودند و به آسانی توان سرکوبی شورش های مردم قحطی زده هند را با بیرحمی تمام داشتند. بقول نفتو لاخلافین، مستشرق شوروی : انگلیسها در روز ۱۳ اپریل ۱۹۱۹ در شهر های لاهور و امرتسرو دهلی و پشاور اعتصابات مردم را بشدت سرکوب کردند و تنها در امرتسار از جمع اعتصاب گران دوهزار نفر را کشتند و چندین هزار دیگر را مجروح و معیوب ساختند. بعد از این سرکوبی ها، انگلیسها در مقابل اردوی ۶۰ هزار نفری افغان که با تفنگ های کهنه به غنیمت گرفته شده از جنگهای اول و دوم با انگلیسها مجهز بودند و چهار هزار توپچی تربیت نشده و توپ های کهنه آنها راهمراهی میکرد، ابتدا ۳۲۰ و بعد ۷۵۰ هزار افسر و سرباز تعلیم دیده که از ۱۸۵۰ تا ۴۵۰۰ هزار حیوان باربر در زیر بار و بانه و تجهیزات نظامی کمر خم میکرد با صدها طیاره جنگی برای نبرد با افغانستان سوق داد. (۱۰)

مژده ادامه میدهد: "به مشوره مولانا عبید الله سندی بود که سه لشکر از سربازان افغان به مرز های کشور هند بریتانوی اعزام گردیدند تا جنگ را آغاز کنند و قیام و جنگ آزادی هند از همین جا آغاز گردد اما چنین نشد .بیماران هواپیما های انگلیسی در روز های اول جنگ در دربار کابل چنان روحیه را تضعیف نمود که به قول آیبک حتی مسأله انتقال پایتخت از کابل به دره پنجشیر مورد بحث قرار گرفت."

این بخش از نوشته آقای مژده به صراحت نشان میدهد که وی به روحیه استقلال طلبی و احساسات آزادی خواهی افغانها و اهداف ملی جنبش مشروطیت اهمیتی قایل نیست و بنابراین وی برای زیر سوال کشیدن این مشخصه افغانان، پیوسته از ضعف انگلیس ها و از نقش آزادی خواهان هندی در کابل و آنسوی خط دیورند یاد میکند و این وضعیت را در درجه اول اهمیت برای آغاز نبرد استقلال میداند، در حالیکه در افغانستان ده سال قبل از ورود آزادی خواهان هندی به کابل در ۱۹۰۵ جنبش سیاسی مشروطیت اول ایجاد شده بود و در ۱۹۰۹ سران این جنبش از طرف امیر حبیب الله خان قلع و قمع شد و بعد در ۱۹۱۱ دوباره این جنبش تحت رهنمائی و رهبری سراج الاخبار بمدیریت محمود طرزی احیا گردید و حلقه هواداران آزادی خواهی و استقلال طلبی را در اطراف دربار امیر تشکیل داد. مقارن جنگ استقلال جنبش مشروطیت بر رهبری فرزندان صدیق کشور (چون محمود طرزی، شهزاده امان الله، عبدالرحمن لودین، عبدالهادی داوی، محمدولی خان دروازی، غلام محی الدین آرتی، غلام نبی خان چرخ، و غیره) که همنوائی و همراهی روحانیت منتقد را با خود داشت، نقش عمده در پیروزی نبرد استقلال داشت و اوضاع بیرونی میتوانست مایه تشویق و تقویت احساسات پیروزی بردشمن بشمار آید.

استقبال گرم مردم از اعلان جهاد شاه امان الله علیه انگلیسها، برای استرداد استقلال کشور در دوسوی خط دیورند انگلیسها را به هراس انداخت تا آنجاکه دست به سوی روحانیون منتقد دراز کردند که با صدور فتوا جهاد امان الله خان را خنثی کنند، مگر مؤثر واقع نشد.

دانشمند افغان، داکتر عبدالرحمن زمانی در کتابش زیر عنوان "جبهه چهارم جنگ استرداد استقلال افغانستان" برویت اسناد محرمانه از آرشیف های کتابخانه هند برتانوی میگوید که انگلیسها برای ناکام ساختن و بدنام کردن اعلیحضرت امان الله خان از نفوذ نقیب صاحب بغداد (سید عبدالرحمن گیلانی، نقیب اشراف بغداد) که برادرش سیدحسین گیلانی در افغانستان بود، استفاده کردند. وی مینویسد: "سکرترشعبه خارجی و سیاسی حکومت هند برتانوی به نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس مقیم بغداد نوشت: "اثرات پیغام تلگرافی نقیب به بعضی از معززین مسلمان در هندوستان، عالی خواهد بود. اگر ممکن باشد، این پیغام در چوکات تبلیغات برای هندوستان، سرحد و افغانستان در نظر گرفته شود." (۱۱) بالمقابل نقیب صاحب بغداد وعده داد که تمام سوالات علمای هندی در رابطه به قوانین شرعی، مثلاً اینکه آیا تلاش امیر (امان الله خان) برای اعلان جهاد، شرعی است یا خیر حتماً جواب خواهد داد. (۱۲)

قیام قهرمانانۀ مردم افغانستان در نبرد با استعمار انگلیس که تازه از جنگ جهانی اول فاتح و مغرور برگشته بود، بخاطر استرداد استقلال کشور، احساسات ملی و وطنپرستی مردم افغانستان را اوج تازه بی بخشید و روند نبرد استقلال گسترش بی سابقه بی کسب کرد. چنانکه قبایل داوطلب پشتون از گذرگاه خیبر تا بلوچستان در دفع و طرد مسلحانه استعمار گران برتانوی نقش عظیمی ایفا نمودند.

انگلیس ها از پشتی بانی امان الله خان از قبایل و از آزادی خواهان هند ناراضی بودند، مزید بر آن مکاتبات بین امان الله خان و عبیدالله سندی وزیر حکومت موقتی جلای وطن هند را نیز به دست آورده بودند، در یکی از این اسناد عبیدالله و از تمام هندیها تقاضا کرده بودند که در آینده با افغانها در حمله شان علیه برتانیه کمک نمایند، انگلیس ها را به قتل برسانند، خطوط آهن، تلگراف و غیره را مورد حمله قرار بدهند و یک رابطه نزدیک بین ناسیونالیستهای هندی در خارج هند و نماینده امان الله خان حکیم اسلم و مولوی منظور وجود داشت. (۱۳)

آقای مژده همین همکاری و همدلی امان الله خان را با سران حکومت جلای وطن هندیها در کابل، چنین تعبیر میکند که امان الله خان جنگ استقلال را به تشویق مولوی عبیدالله سندی براه انداخته بود. و در این تصمیم شاه، مشورتهای رهبری حکومت موقت هند در کابل بیشتر از اعضای مشروطیت دوم نقش داشته است. درحالیکه حصول استقلال هدف و مرام اولی و اصلی مشروطه خواهان و در رأس امان الله خان بود و به همین منظور یگانه مانع حصول این مرام، یعنی امیر حبیب الله خان از میان برداشته شد.

آقای مژده در ادامه مینویسد: "وضع متزلزل انگلیس در هند به سود افغان ها تمام شد و امان الله خان را با وجود ضعف نظامی در داخل در موقعیت بهتر قرار داد که نمی توان از اینار مسلمانان آزادی خواه هند در این راه چشم پوشی کرد اما امان الله خان در معاهده با انگلیس ها نه تنها آزادی هند بلکه آزادی بخشی از سرزمین افغانستان در ماورای دیورند را وجه المصلحه قرار داد و قبول کرد که افغانستان یک کشور محاط به خشکه باشد در حالی که محاط به خشکه بودن در آن زمان خود استقلال افغانستان را محدود می ساخت چنانچه در معاهدات صلح راولپندی همین مسأله منعکس گردید. در این معاهده اجازه انتقال اسلحه و وسایل حربی از راه هند به افغانستان از طرف انگلیس ها ممنوع اعلام شد و افغانستان سرحد میان دو کشور یعنی خط دیورند را سرحد میان افغانستان و هند برتانوی قبول نمود. هرچند غبار در تبریه امان الله خان می گوید که علی احمد خان، کسی که به نمایندگی از افغانستان این معاهده را امضا نمود لغزید و قرارداد به نفع انگلیس تمام شد و تشریح می کند که قبل از رفتن هیأت به راولپندی به آنان طرز العمل صریح به صورت کتبی مشخص ساخته شده بود اما وی معاهده صلح را به ضرر افغانستان امضا کرد. شاه وی را به این جرم مدتی در منزل خودش تحت نظارت قرارداد اما بعد وی را عفو نمود."

قبل از اینکه من در این مورد تبصره نمایم میخواهم به ارتباط استقلال به یک نکته ظریف و ناگفته سیاست شاه امان الله از قول داکتر صاحب سید عبدالله کاظم دانشمند افغانی اشاره کنم که ضمن مقالتهی مفصل در مورد استقلال و دست آوردهای آن زیر عنوان «رجحان راه حل سیاسی - سرآغاز سیاست «عدم خشونت» چنین نوشته اند:

"در آزمون معمولترین شیوه دفع تهاجم و استیلای بیگانه در یک کشور و رسیدن به استقلال و آزادی همانا راه حل نظامی بود و بس. شاه امان الله غازی بر عکس معمول آنوقت راه دیگری را در پیش گرفت که از اقدام نظامی به حیث آغاز یک اقدام سیاسی استفاده کرد. با آنکه قوای افغانی در جبهه جنوبی در حال پیشرفت بود و اقوام وزیر و مسعود آمادگی خود را برای ادامه جهاد علیه انگلیس با جدیت ابراز کردند، ولی چون هدف اصلی شاه امان الله اعاده استقلال افغانستان بود و نمی خواست این هدف کلی و مهم را تحت الشعاع دیگر مسائل قرار دهد، لذا پیشنهاد انگلیسها را مبنی بر متارکه و آتش بس قبول کرد و متعاقباً بسوی مذاکرات سیاسی روی آورد...."

استرداد استقلال افغانستان با یک عملیه مختصر و کوتاه نظامی و اما مؤثر نظامی آغاز شد، با یک عملیه سیاسی طی سه دوره مذاکرات دوماهه انجام یافت که در آن عصر کاربرد همچو شیوه قبلاً نظیر نداشت. این روش واقعاً یک حرکت تازه در جنبش های استقلال طلبی از یوغ استعمار کهن بود که بعداً رهبر آزادی هند گاندی فقید این روش را برای کسب استقلال هند از سلطه دیرینه انگلیسها بکار برد و در جهان بنام سیاست «عدم خشونت» شهرت یافت. متأسفانه تا امروز هیچکس از بنیان گذار اولی این روش در جهان یعنی شاه امان الله غازی نام نبرده و این افتخار بزرگ در فراموشخانه تاریخ کشور ناپدید گردیده است." (۱۴)

خواننده هوشیار درک کرده میتواند که هرگاه به کارکردهای شاه امان الله از عینک بیطرفی نگاه شود، میتوان مثل آقای داکتر عبدالله کاظم به کشف جدیدی در سیاست شاه امان الله دست یافت، و اما اگر از عینک بدبینی و سوء به نیات شاه و کارکرد هایش دیده شود، مثل آقای مژده میتواند در تلاش های تحول طلبانه اجتماعی و فرهنگی و سیاسی وی و همزمانش خیانت؟ و معامله؟ و سازش؟ با انگلیس ببیند؟

آقای مژده در این بخش از نوشته اش سخت ترین ضربات خود را بر شاه امان الله فرود آورده و خواسته است خود را نسبت به شاه و محمود طرزی، وطن پرست تر نشان بدهد، در حالی که همه می دانیم که مژده کجا و آن عاشقان شیدای وطن کجا؟

آقای مژده یک طرف از عدم توانایی نظامی افغانستان برای جنگ استقلال با انگلیس خبر میدهد و امید به پیروزی را وابسته به همخوانی مبارزان هندی و انمود می کند و از طرف دیگر بدون توجه به وضعیت افغانستان در برابر انگلیس، میگوید که شاه امان الله چرا آزادی هند و سرزمین های آنطرف خط دیورند را حاصل نکرد و گویا آن دو چیز را وجه المصلحه قرار داد و قبول کرد که افغانستان محاط بخشکه باشد؟ آقای مژده خود اعتراف میکند که والی علی احمد خان با وجودی که رهنمود مذاکره با انگلیس را در اختیار داشت، مگر در قرارداد راولپندی خط دیورند را با انگلیس برسمیت شناخت و امان الله خان وی را بجرم این تخطی به حبس درخانه محکوم کرد. (آقای مژده نمیگوید که امان الله خان در حق علی احمدخان و هینت همراه وی چه باید میکرد؟ و آیا جزای حتی اعدام این هینت میتوانست افغانستان را از خشکه به بحر هند برساند؟)

اولاً خبط یا ناتوانی علی احمدخان رئیس هینت صلح راولپندی را، بحساب امان الله خان گذاشتن کار منطقی و منصفانه نیست و ثانیاً گیریم که این خبط سیاسی در قرارداد صلح راولپندی منظور هینت افغانی شده بود، آیا به نظر آقای مژده، امان الله خان باید دوباره وارد جنگ با انگلیس میشد؟ و آیا این بار امکان پیروزی نظامی بر انگلیس وجود داشت؟ مگر خود جناب مژده ضعف و ناتوانی افغانها را در یگانه جبهه پیروزی یعنی جبهه تل در مقابل انگلیسها برخ غبار و مردم افغانستان نمی کشد و نمیگوید که افغانها در همین جبهه نیز شکست خورده بودند؟

پس راه معقول کدام بود؟ قبول محتویات قرارداد صلح راولپندی مبتنی بر استقلال افغانستان و یا آغاز جنگ دوباره با دشمن مجهز تر از خود بخاطر آزادی هند و سرزمین های آنسوی خط دیورند؟ و آیا جنگ سوم افغان و انگلیس بخاطر استرداد استقلال جغرافیای موجوده افغانستان صورت گرفته بود یا بمنظور آزادی هند و اعاده مناطق آنسوی خط دیورند؟ هرگاه افغانستان در آنزمان این توانایی را می داشت که سرزمینهای از دست رفته را دوباره بدست آورد، بدون تردید کمال آرزوی شاه امان الله و تمام مشروطه خواهان و هر فرد افغان بود، ولی وقتی حتی برای استقلال سیاسی همین خطه موجوده زورش به انگلیس نمی رسید، و حتی همین چارچوب قرارداد صلح راولپندی را که در آن خط دیورند به عنوان مرز هند برتانوی و افغانستان برسمیت شناخته شده بود (انگلیس تا دوسال دیگر با جانب افغانی قبول نمیکرد، پس چطور ممکن بود که دعوی آزادی هند و سرزمین های آنسوی خط دیورند را برای رسیدن به بحر هند با انگلیس ها یکطرفه نماید؟ آیا برآورده شدن اینگونه توقعات با امکانات محدود نظامی - سیاسی حرف مفت و خیال پردازانه بی نیست؟

باقی دارد